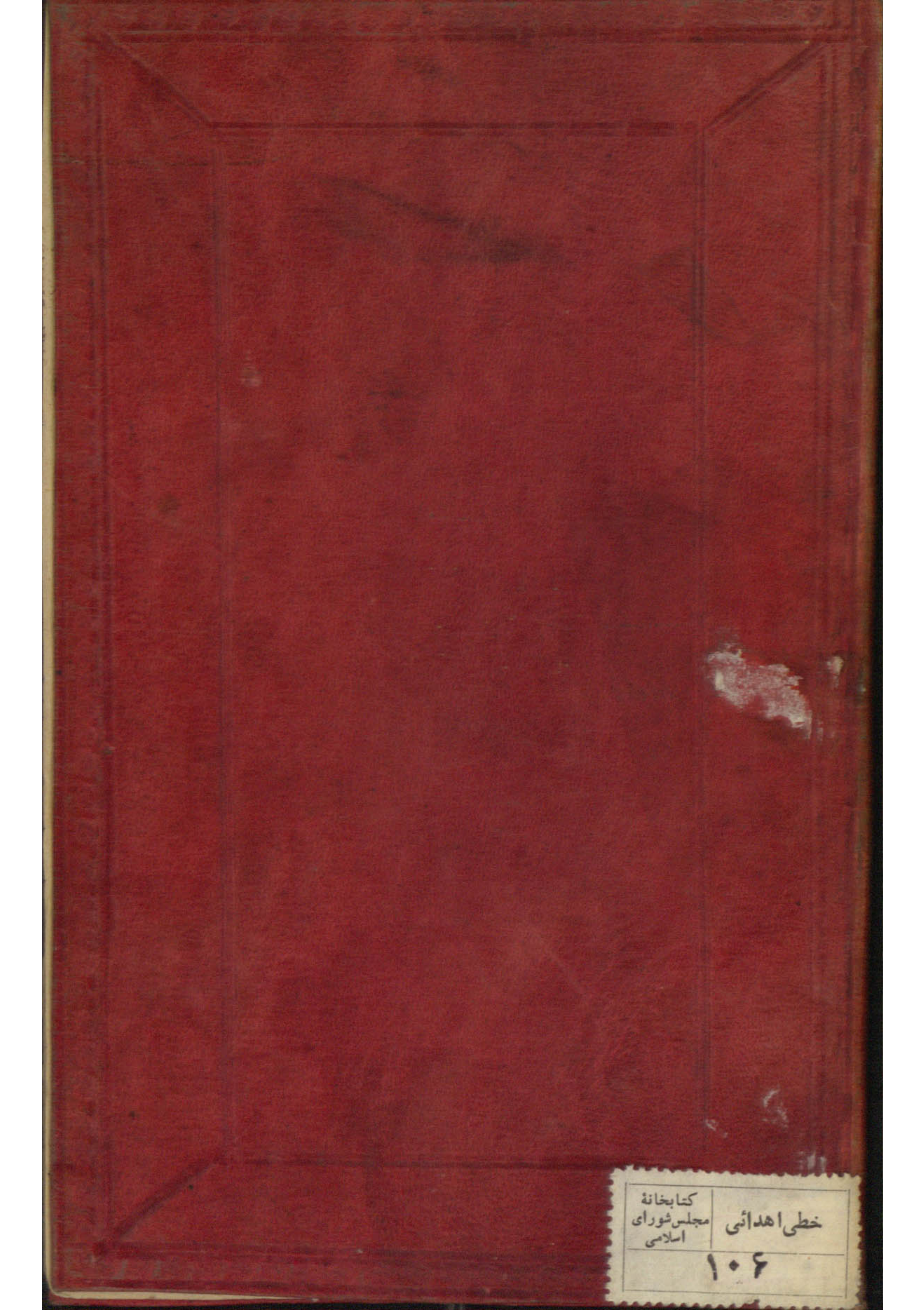
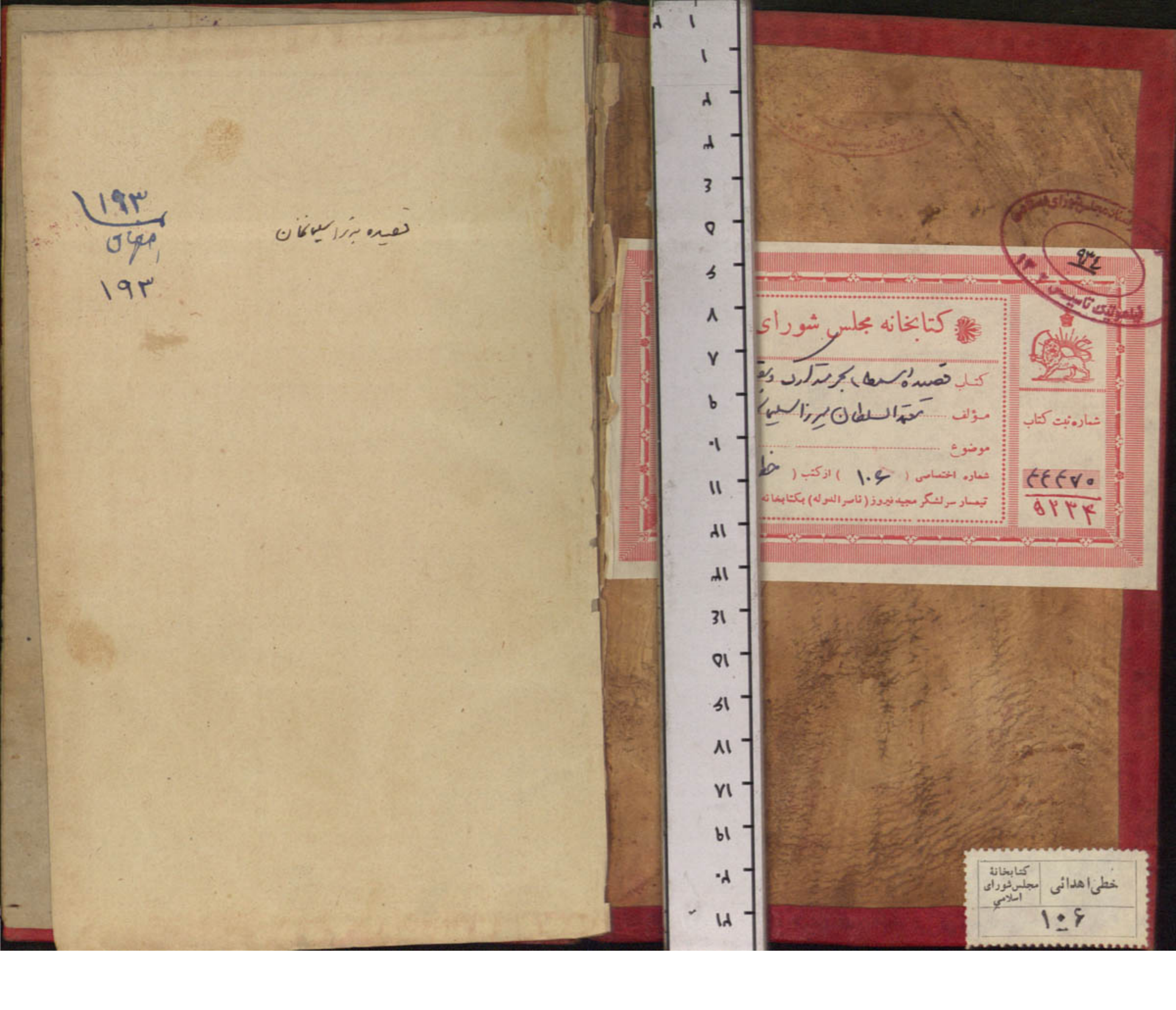

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
خطی اهدائی
۱۰۶

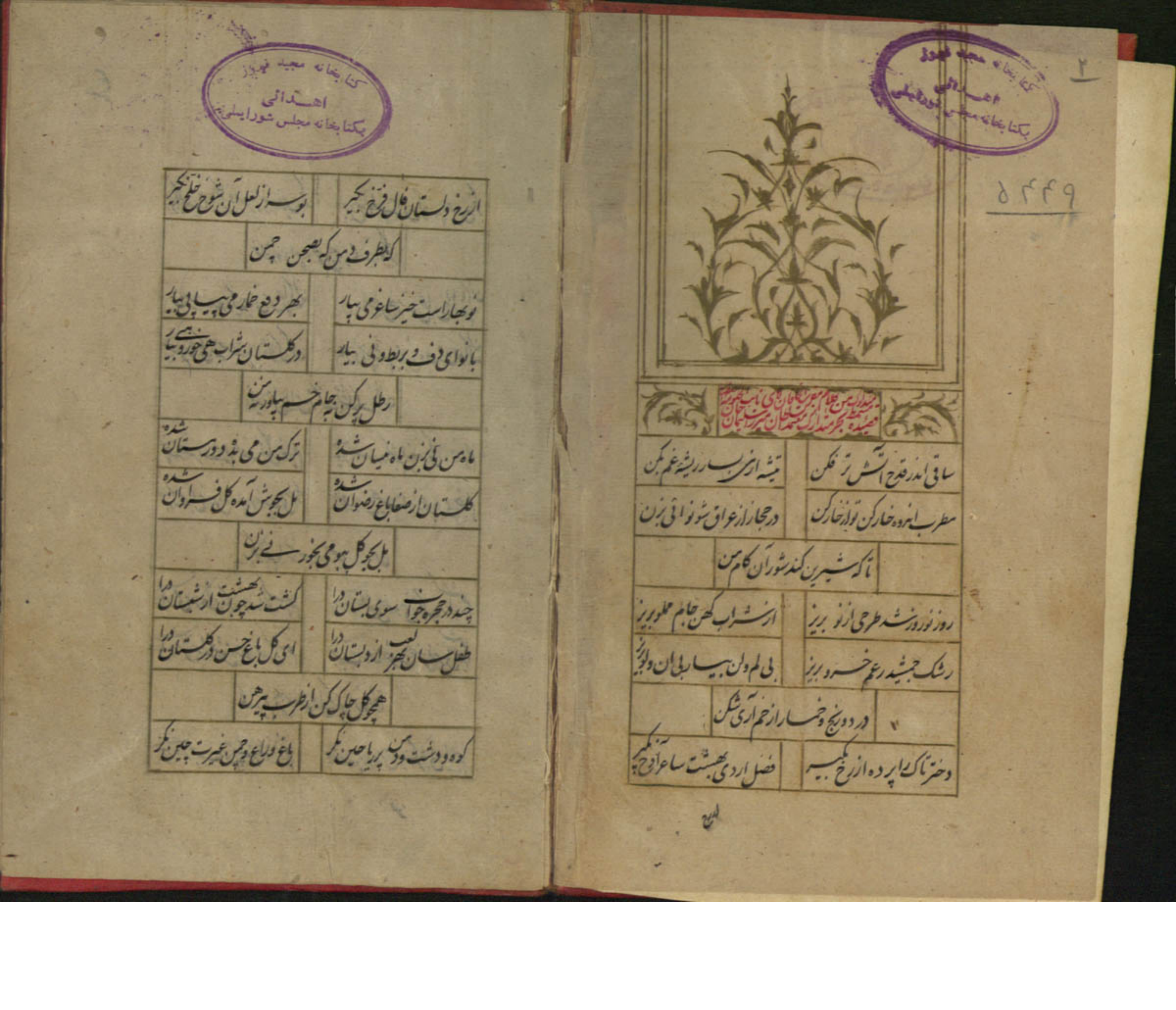


۱۹۳
۱۹۳
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۴۴۴۷۰
۹۲۳۴
شماره اختصاصی (۱۰۶) از کتب (خطی) اهدائی
تیمسار سرلشکر مجید فیروز (نامرالدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی اهدائی
۱۰۶


قصیده میرزا سلیمانخان
۱۹۳
۱۹۳
کتابخانه مجلس شورای
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره اختصاصی (۱۰۶) از کتب (
شماره ثبت کتاب
۴۴۴۷۰
۹۲۳۴
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۰۶


قصیده میرزا سلیمانخان
۱۹۳
۱۹۳
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب قصیده مسمط بحر مدارک وقعه کربلا
مؤلف
موضوع
شماره اختصاصی (۱۰۶) ازکتب (خطی) اهدائی
تیمسار سرلشگر مجیه فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۴۴۷۰
۹۲۳۴
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
خطی اهدائی
۱۰۶


کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
فیلموتیکی تاسیس ۱۳۰۲



[illegible]

ساقی اندر قدح آتش تر فکن / تیشه ای بر سر ریشه غم بکن
مطرب انبوه خمار کن تو از خمار کن / در حجاز از عراق شور نوائی بزن
تا که شیرین کند شور آن کام من
روز نوروز شد طرحی از نو بریز / از شراب کهن جام مملو بریز
رشک جمشید رغم خسرو پرویز / بی لم و لن بیا ساقیان و لو بریز
در دو پنج و خمار از خم آری شکن
دختر تاک را پرده از رخ بگیر / فصل اردی بهشت ساغر آوج بگیر

از رخ دلستان فال فرخ بگیر / بوسه از لعل آن شوخ خلخ بگیر
که بطرف دمن که بصحن چمن
نوبهار است خیز ساغر می بیار / بهر دفع خمار می پیاپی بیار
با نوای دف و بربط و نی بیار / در گلستان شراب همچو روی نگار
رطل پر کن به جام خم بلور من
ماه من نی زمن ماه میان شده / ترک من می بدد دورستان شده
گلستان از صفا باغ رضوان شده / بلبل بجوش آمده گل فراوان شده
بلبل بجو گل هو می بجوش نی بزن
چند در حجره خواب سوی بستان درا / گشت شد چون بهشت از شبستان درا
طفل سان بهر لعب از دبستان درا / ای گل باغ حسن در گلستان درا
همچو گل چاک کن از طرب پیرهن
کوه و دشت و دمن پر یاسمین نگر / باغ و راغ و چمن غیرت چین نگر

در گلستان گل و سرو و نسرین نگر   بر رخ دلستان زلف پرچین نگر
حلقه و دام و خم پیچ و تاب و شکن

جامه شید و کینه جان بر چاک کن   از نقوش هوس جان و دل پاک کن
جسم خاکی به میل افلاک کن   از دو چشم یقین وحدت ادراک کن
زاینهٔ دل زدای زنگ تشکیک و ظن

چند حسرت بریم غصه تا کی خوریم   یاد خسرو کنیم انده کی خوریم
به که در باغ و راغ روز و شب می خوریم   نه فسوس بهار نه غم دی خوریم
نه بگوییم ما یسرا ئیم من

از می معرفت یکدو ساغر کشیم   رخت هستی سوی ملک دیگر کشیم
ما و من را ز عشق خط بسر بر کشیم   جبت و طاغوت نفس زیر پی در کشیم
یکدم از صنم دل کنیم از وثن

خیز تا بر جهان پشت پائی زنیم   دست بر دامن کبریائی زنیم

حلقه بر در آشنائی • زنیم   دوستان الصلای عشق خوش صلائی زنیم
وا رهیم از غم و رنج و درد و محن

به که در کوی دوست خویش قربان کنیم   از غم تن رهیم رو سوی جان کنیم
نه بکفر اعتنا نه بایمان کنیم   جای بر پشت باد چون سلیمان کنیم
چند باشیم اسیر در کف اهرمن

خوشتر از عشق یار در جهان کار نیست   بهتر از ذکر دوست اندر اذکار نیست
املح از شعر مدح هیچ گفتار نیست   احسن از مدح شاه اندر اشعار نیست
خاصه در ایام عید ویژه در انجمن

مژده ای دوستان عید شعبان رسید   جان بقربان کنیم زانکه جانان رسید
خرمی تازه شد غم بپایان رسید   بهر ابطال سحر پور عمران رسید
شخص اسلام را روح شد در بدن

مرغ طبعم دگر از شعف پر گرفت   شاخهٔ فکرتم از سخن بر گرفت

شکر لله جهان شادی از سر گرفت — روزگار کهن تازه زیور گرفت
از شهنشاه دین حجت ابن الحسن
آنکه این نه سپهر هست از هست اوست — آسمان و زمین واله و مست اوست
اختیار جهان جمله در دست اوست — ماسوی الله تمام بستهٔ شست اوست
اوست دایهٔ وجود اوست مایهٔ فطن
نور مهدی جهان چون منور کند — خاک عنبر شود سنگ گوهر کند
قاف تا قاف را مشک اذفر کند — خصم دجال فعل خاک بر سر کند
کز حسد بر تنش پوست گردد کفن
آنکه عالم تمام غرق احسان اوست — قرص خورشید چرخ نانی از خوان اوست
نیکبخت آنکه او اندر ایوان اوست — کل ما یشتهی خاص مهمان اوست
بدل آب و نان نزل سلوی و من
موجد سر و جهر هرچه موجود داشت — شاهد مهر و قهر آنچه مشهود داشت

مطلب

مطلب از والدین چون تو مولود داشت — ظاهر امروز گردانکه مقصود داشت
خالق بی نیاز قادر ذو المنن
عالم از مولدت زینتی تازه یافت — دهر از مقدمت قدر و اندازه یافت
چرخ از رفعت اسم و آوازه یافت — دفتر معرفت از تو شیرازه یافت
نور روی تو شد شمع این انجمن
ایزد ایجاد خلق از برای تو کرد — امر و نهی قضا در رضای تو کرد
در فلک جا مسیح از ولای تو کرد — البته اقتدا در ثنای تو کرد
چون بگهواره طفل شست لب از لبن
خطبهٔ سروری تا بنام تو شد — منتظم روزگار از نظام تو شد
قائم این دین حق از قیام تو شد — در زمین و زمان لطف عام تو شد
واسطهٔ شیخ و شاب رابطهٔ مرد و زن
ای بهشت برین طرفی از کوی تو — کوثر و سلسبیل یک کف از جوی تو

مشک و عنبر خجل از دو گیسوی تو — نور خورشید و ماه عکسی از روی تو

از تو روشن زمین از تو خرم زمن

هادی راه حق از ره حق توئی — حق بگویم بحق حق مطلق توئی

هم موفق توئی هم موفق توئی — دین اسلام را قدر رونق توئی

از تو محکم کتاب وز تو مستقیم سنن

تا که از مهر تو شد قوی پشت من — شد نگین ظفر اندر انگشت من

گردن خصم را بشکند مشت من — گر شود خصم دون قاصد کشت من

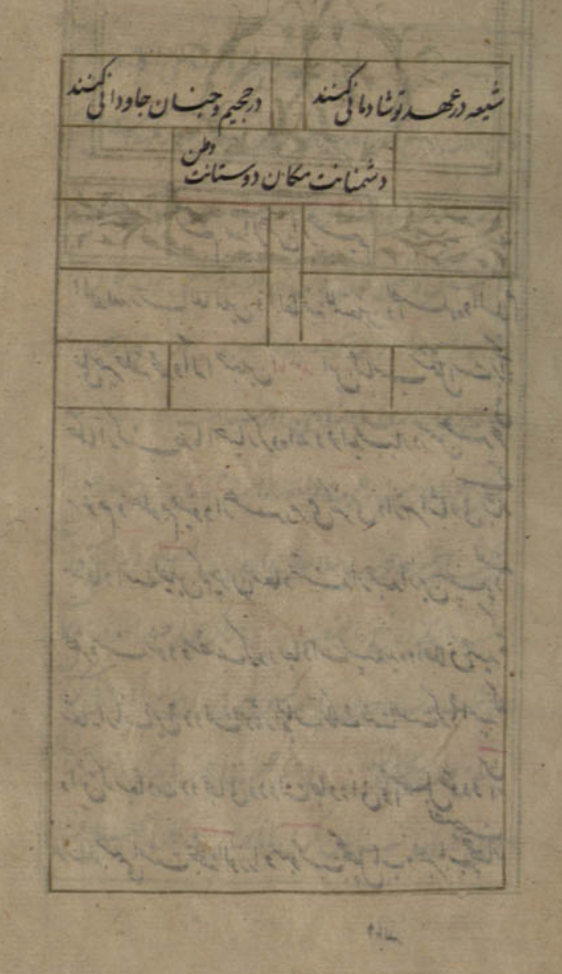
کی خورد شاهباز غم ز کید زغن

شد سفینهٔ نجات کوی آن خلف — در سفینهٔ نجات مان ببر ره خلف

از ولایش مکن دست کوته خلف — سال و مه روز و شب گاه و بیگه خلف

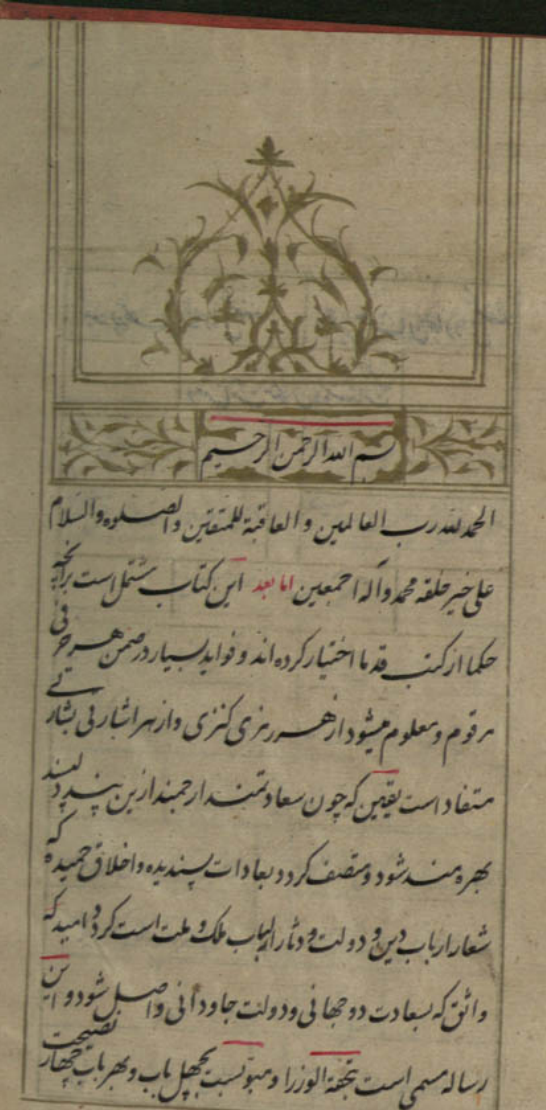
مدح آن شاه را گو ببر تو علن

تا ترا عون و بخت همعنانی کنند — خلق در سایهٔ کامرانی کنند



شیعه در عهد تو شادمانی کنند — در جحیم و جنان جاودانی کنند

دشمنانت مکان دوستانت وطن



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام
على خير خلقه محمد وآله اجمعين اما بعد اين كتاب مشتمل است بر آنچه
حكما از كتب قدما اختيار كرده اند و فوايد بسيار در ضمن هر حرفى
مرقوم و معلوم ميشود از هر رمزى كنزى و از هر اشارتى بشارتى
مستفاد است بيقين كه چون سعادتمند ارجمند از اين پند بلند
بهره مند شود و متصف گردد بعادات پسنديده و اخلاق حميده كه
شعار ارباب دين و دولت و دثار اصحاب ملك و ملت است گردد اميد كه
واثق كه بسعادت دو جهانى و دولت جاودانى واصل شود و اين
رساله مسمى است تحفة الوزرا و مبوب است بچهل باب و هر باب چهار نصيحت

وبالله

وبالله التوفيق باب اول در آنكه چهار چيز پادشاهى را نگاه دارد رعايت
و محافظت دين وزير امين با تمكين نگهداشتن حزم نگهداشتن عزم
باب دوم در آنكه چهار چيز نتوان كرد الا بچهار چيز پادشاهى نتوان كرد
الا بعدل دشمن هلاك نتوان كرد الا بدوستى محبت نتوان افزود
الا بتواضع بمراد نتوان رسيد الا بصبر باب سيم در آنكه چهار چيز را از
چهار چيز چاره نيست پادشاهى را از سياست وزير را از امانت
لشكرى را از تربيت رعيت را از رعايت باب چهارم در آنكه چهار چيز را
بچهار چيز حاجتست سلاطين را بوزيران باصلاح دليران را سلاح
اسب را بتازيانه تيغ را بقبضه باب پنجم در آنكه چهار چيز را دوست بايد داشت
دوست بدست آوردن با همه كس نيكويى كردن در آبادانى كوشيدن
از خلق خداى بخشودن باب ششم در آنكه چهار چيز نبايد كرد تا حشر نبايد
رجوع كار با ناسزايان نكويى با ناكسان در كارها تعجيل فن

و فجور و عصیان باب هفتم در انکه چهار چیز از همه خلق نیکوست عدالت از امرای
و داد عقل و حلم و خرد و صبر و سکون و تحمل و حیا و شرم باب هشتم در انکه چهار چیز
از همه خلق نه زیباست حقد و حسد بر مردم کبر و نخوت و عجب خشم و غضب کسالت و بیکاری
باب نهم در انکه چهار چیز آفت نیست سلطان غفلت امیران خیانت وزیران گستاخی چاکران
حسد نظیران باب دهم در انکه با که مدارا باید کرد با سلطان ستمکار با مردم بیمار با طفل
با هشیار با یار نانیکوکار باب یازدهم در انکه چهار چیز موجب ثبات سلطنت است
عدالت و شجاعت مروت و فتوت سخاوت و عطیت مرحمت و شفقت باب دوازدهم در انکه
چهار چیز موجب نیکبختی است اصل پاک و دل پاک دست پاک رای مستقیم و طبع سلیم
باب سیزدهم در انکه چهار چیز موجب جمعیت است امن استقامت نعمت فراغت باب چهاردهم در انکه
چهار چیز اصل دولت فرزندی تایید آسمانی امام برگزیده احکام سنجیده
باب پانزدهم در انکه چهار چیز نشان بدبختیست کاهلی جاهلی ناکسی بیکسی باب شانزدهم در انکه
رعایت چهار چیز شرطست بر همه کس طاعت نصیحت شفقت امانت باب هفدهم در انکه

چهار چیز سبب شادمانیست نواخت سلطان دعای زاهدان ثنای زیرکان دیدن
دوستان باب هجدهم در انکه چهار چیز است که بدان مغرور نباید شد تقرب سلطان زهد شیادان
نصیحت حاسدان دوستی زنان باب نوزدهم در انکه چهار چیز کارها تمام کند هوش و بازوی کاملان
تفکر در داستان تدبیر راستان شنیدن حدیث دوستان باب بیستم در انکه چهار چیز دلیل ابلهیست
خویشتن بینی و تکبر عیب دیگران جستن بخیلی کردن از سفله امیدواری داشتن باب بیست و یکم در انکه
چهار چیز دلیل رشادت قول و عهد درست تواضع در همه حال سعی در کسب حلال
نگه داشتن راز باب بیست و دوم در انکه چهار چیز دلیل شقاوتست صحبت داشتن با جاهلان دوری کردن
با عاقلان نصیحت شنیدن از فضولان عمل کردن بقول زنان باب بیست و سیوم در انکه از چهار چیز احتراز باید کرد
از شتاب و تعجیل از خشم و غضب از بخل و امساک از عجب و تکبر باب بیست و چهارم در انکه چهار چیز موجب
هلاکتست خبث و غیبت کردن وقاحت و حسد نمودن تکبر و نخوت فروختن شهوت و طمع [illegible]
باب بیست و پنجم در انکه چهار چیز موجب [illegible] و ثروت با دوستان مروت با دشمنان مدارا ترک هوا و آرزوها
تحمل و صبر در قضا باب ۲۶ در انکه چهار چیز را تغییر ممکن نیست کردن آینه قضا و قدر باطل کردن جبر

نیکوکاران بر خود اخشنود کردن خلق را باب ۲۷ در آنکه چهار چیز خورد نماید و بزرگ است دشمن آتش
بیماری دانش باب ۲۸ در آنکه چهار چیز پادشاهی را خللست ظلم امیر غفلت وزیر خیانت دبیر خواری
امیر و ستم بر چیز را باب ۲۹ در آنکه چهار چیز را بیخ حاکم ظالم و دبیر بخیل و مال حرام کردش ظلم باب ۳۰
در آنکه چهار چیز عاقبت چهار چیز است عاقبت لجاج رسوائی عاقبت خشم پشیمانی عاقبت بدگوئی
دشمنی عاقبت کاهلی خواری باب ۳۱ در آنکه چهار چیز بچهار چیز تمام شود دانش بعقل طاعت بورع
عمل بصدق نعمت بشکر باب ۳۲ در آنکه چهار چیز چهار چیز آورد خاموشی حشمت فضولی ملالت سخاوت مهتری
شکر افزونی باب ۳۳ در آنکه چهار چیز تن را ضعیف کند دشمن بسیار قرض بسیار زنان بسیار عیال ع
قلت مال باب ۳۴ در آنکه چهار چیز چهار چیز برد ناسپاسی نعمت را بیداد دولت را کسالت دولت را
کبر مروت را باب ۳۵ در آنکه چهار چیز را باز نتوان آورد سخن گفته تیر انداخته عمر گذشته را
قضای رفته را باب ۳۶ در آنکه چهار کار کردن چهار چیز را نفس لازم دارد سؤال کردن جاهلی
با فرش عاقبت نیندیشیدن پشیمانی دیدن هزل بسیار سبکساری فاش با سلاطین دلیری
کردن هلاک شدن باب ۳۷ در آنکه چهار چیز دلیلست بر ابلهی و نادانی با نازموده بردم گستاخی

کردن

کردن از زنان چشم وفا داشتن از ابلهان ایمن شدن و اعتماد نمودن
با کودکان صحبت داشتن باب ۳۸ در آنکه چهار چیز نقصان عمر است و بیم مرگ به پیری
مجامعت کردن به پیری گرمابه رفتن غبار میوه و قدید خام خوردن با زنان پیر
مصاحبت کردن باب ۳۹ در آنکه چهار چیز چهار کس را نباشد دروغگو را مروت بخیل را
سعادت حسود را راحت بدخوی را رهبری باب چهلم در آنکه چهار چیز دلیل ابلهیست خویشتن
مکرر شده است
بینی و کبر عیب دیگران جستن بخیلی کردن از سفله امید داشتن باب ۴۱ در آنکه چهار چیز
دلیل شقاوتست صحبت داشتن با زمره جاهلان نصیحت شنیدن از فضولان عمل کردن
بقول زنان دوستی کردن با زنان باب ۴۲ در آنکه چهار چیز اصل سعادت دو جهانی
و مرادات جاودانیست فرمان بردن خدا و رسول خشنود کردن پدر و مادر خدمت
علما و حکما شفقت بر خلق خدا امید که حق تعالی توفیق رفیق کناد بعمل بها

بالنبی و آله الامجاد
۱۳ علی


کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
فیلموتیک تاسیس ۱۳۰۲


10

